ابومصعب زرقاوی

پرنس القاعده

اورس گریگر
ترجمه : محمدعلی فیروزآبادی

«ابومصعب زرقاوی» در سال‌های آغازین جوانی‌اش، آدمی بیکاره و بیهوده بود و تا هفته پیش، کارگزار القاعده در عراق بود و بزرگترین الگو و بت بنیادگرایان به شمار می‌رفت. مردی که نام او مترادف با جنایت بود، مردی که خود کارد را از غلاف بیرون می‌آورده و سر مخالف را از تن جدا می‌کرد.

این داستان، روایت زندگی مردی است که از میهن خود کوچ کرد تا مردم خود را از اسارت رها سازد. داستان جوان سابقاً ستیزه‌جو. این داستان، قصه‌ای فاقد یک پایان قابل پیش‌بینی است حتی حالا که این مرد کشته شده است. جهان تا سال‌های دراز باید باز هم تاوان میراث وی را بپردازد. این داستان، داستان «احمد فاضل نزال الخلیله» معروف به «ابومصعب زرقاوی» است یعنی همان خطرناک‌ترین مرد جهان.

اینکه داستان از کجا شروع شد، کسی خبر ندارد. اما اگر بخواهیم نقطه شروع مشخصی برای داستان زرقاوی در نظر بگیریم باید به بعدازظهری در روز ۱۹ آگوست سال ۲۰۰۳ بازگردیم. یعنی همان روز که آن وانت بار که بار آن یک تن مواد منفجره بود درست در زیر پنجره دفتر ناظران سازمان ملل در خیابان کانال در شمال بغداد منفجر شد و «سرجیو دوملو» رئیس ناظران و بازرسان سازمان ملل در بغداد را زیر خروارها آوار دفن کرد.

هشت ماه پس از این رویداد بود که کاربران اینترنت خبر یافتند در این شبکه نواری صوتی قرار گرفته که قاعدتاً به راحتی قابل دسترس بود. از این به اصطلاح نوار صوتی صدایی شبیه به صدای طوطی به گوش می‌رسید که می‌گفت: «ما سرهایشان را بریده و تن‌هایشان را مثله می‌کنیم: در کنار دفتر سازمان ملل در بغداد، در کربلا، در نصیریه و . . . .» و در پایان این صحبت‌ها، شخص گوینده خود را چنین معرفی کرد: ابومصعب زرقاوی.

اما این مرد که بود، مردی که حتی «اسامه بن لادن» در مقایسه با او موجود بی‌خطری به نظر می‌آمد؟ این مرد که به دست خود آن گروگان به زنجیر کشیده را با آن کارد بلند سر می‌برید، کیست؟ و چطور شد که وی در عرض یک شب در رأس لیست سیاه همه سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی جهان قرار گرفت؟

در حاشیه امان پایتخت اردن، شهری به وسعت ۱۰ کیلومتر مربع قرار دارد، شهری که ۸۰۰ هزار جمعیت را در خود جای داده، مردمی فراموش شده که بسیاری از آنان را پناهندگان فلسطینی از جنگ با اسرائیل تشکیل می‌دهند، شهری فقیر به نام «زرقا». پیش از این نیز تنها یک بار نگاه جهان به این شهر معطوف شد و آن زمانی بود که چریک‌های فلسطینی دو هواپیمای مسافری سوئیس ایر و TWA را ربوده و به آنجا بردند.

اما حال دیگر روزی نیست که نام این شهر روی صفحات اصلی و تیتر یک روزنامه‌های جهان نباشد. امروز دیگر چه بسیار کسانی هستند که می‌خواهند آن خانه معروف را ببینند، همان خانه‌ای که ابومصعب زرقاوی در ۳۰ اکتبر ۱۹۶۶ در آن متولد شد و همراه با هفت خواهر و دو برادرش سال‌های کودکی و نوجوانی را در آن گذراند. این خانه در مرکز شهر واقع است، در محله‌ای به نام «مقسوم»، خانه‌ای معمولی و دو طبقه با دیوارهایی نازک و باغچه‌ای کوچک.

درست در مقابل این خانه، گورستانی قرار دارد، گورستانی تقریباً متروک و پر از زباله. آن طور که همسایه‌های این خانواده به خبرنگاران گفته‌اند، شب‌های مهتابی این گورستان به نوعی موجب کشش و گرایش به مرگ در وجود زرقاوی جوان می‌شده است. اما حالا دیگر هیچ کس در اینجا حرفی درباره او نمی‌زند. بزرگ خاندان «خلیله» طی پیامی که برای پادشاه اردن فرستاد نسبت به اعمال و اقدامات آن پسر ناخلف اظهار شرمندگی کرد و پادشاه نیز در مقابل به وی دستور داد تا هیچکدام از اعضای خانواده و دوستان زرقاوی از وی با کسی سخن نگویند.

«ابوقتیبه» از کهنه سربازان افغانستان است که خاطرات زیادی از جنگ با روس‌ها و حال با آمریکایی‌ها دارد. او و دوستانش در ارتفاعات هندوکش تنها با نقل این خاطرات زنده‌اند و صدالبته همه آنها با «زرقاوی» هم آشنایی دارند. «ابوقتیبه» که در سال‌های دهه ۸۰ وظیفه انتقال مجاهدان جوان از دیگر کشورها به افغانستان را بر عهده داشته است در مورد اولین دیدارش با زرقاوی می‌گوید: «روزی یک مرد جوان نزد ما آمد. صدها مرد جوان به دفتر ما می‌آمدند اما هرگز نگاه او را فراموش نمی‌کنم، نگاهی گرسنه و حریص و در عین حال وحشی.»

در آن زمان هنوز همه او را «احمد» صدا می‌زدند، مردی ۲۳ ساله با یک متر و هفتاد و شش سانتیمتر قد، لاغر و رنگ‌پریده. دوست و رفیق زیادی نداشت، چندان درس‌خوانده هم نبود و کار و شغلی هم نداشت. بیشتر خیابان‌گردی می‌کرد اما چیزی نمی‌یافت. پول و امکاناتی هم نداشت، اما آنچه بیش از هر چیز از آن برخوردار بود، جرات و جسارت بود.

بارها و بارها پدرش او را از پاسگاه پلیس تحویل گرفت و به خانه آورد. همسایگان و آشنایان به خاطر خالکوبی‌های روی شانه و ساعد دستش او را «مرد سبزرنگ» می‌نامیدند. بر روی دست چپش نقش یک لنگر کشتی خالکوبی شده بود و روی انگشت‌های شست نیز نقطه‌ای آبی‌رنگ و خالکوبی شده به چشم می‌خورد.

اما زمانی در اواخر دهه ۸۰ بود که زندگی این مرد جوان به ناگاه تغییر کرد. در جریان خیابان‌گردی‌های بی‌هدفش در شهر، روزی به مسجد «الفلاح» واقع در یکی از کمپ‌های پناهندگان فلسطینی وارد شد. او که تا آن روز همه کارهایش برخلاف دستورات قرآن بود در آن مسجد دوستانی پیدا کرد. حال دیگر ارزش‌های مرد جوان می‌رفت تا به کلی دگرگون شود. در آن محفل چه بسیار حکایت‌ها که از افغانستان می‌کردند و از نبرد تاریخی با شوروی و رهاسازی مسلمانان از یوغ استعمارگران می‌گفتند. احمد برای اولین بار در زندگی صاحب یک هدف شده بود پس عازم جبهه جنگ و نبرد شد.

«صالح الحامی» شوهر خواهر زرقاوی و صمیمی‌ترین دوست او که خود نیز یک پایش را بر اثر انفجار مین از دست داده، در مورد وی می‌گوید: «هنگامی که پایم را از دست دادم، احمد آنجا بود و مجروحان جنگ را به خاطر فداکاری‌هایشان ستایش می‌کرد و هر روز در پاکستان به دیدن من می‌آمد.» زرقاوی در ادامه این دوستی خواهر خود را به همسری الحامی درمی‌آورد. وقتی از الحامی می‌پرسیم که آیا به راستی زرقاوی رزمنده خوبی بود یا نه در پاسخ می‌گوید: «پناه بر خدا، اراده او کوه‌ها را می‌شکافت.»

زرقاوی در بهار سال ۱۹۸۹ وارد افغانستان شد و یک‌راست به منطقه «خوست» رفت. اما پس از آن سفر طولانی زمانی به آنجا رسید که شهر در حال سقوط بود و بدین ترتیب پس از مدت‌ها که در آرزو و اشتیاق این جنگ سر کرده بود، زمانی به جبهه رسید که جنگ به نقطه پایان خود رسیده بود.

زرقاوی چاره‌ای نداشت جز آنکه در آن مقطع به جای اسلحه، قلم به دست گیرد. پس در خبرنامه‌ای به نام «البنیان المرصوص» که در واقع ارگان القاعده محسوب می‌شد، به کار مشغول شد. در ضمن شروع به گشت و گذار در افغانستان کرد تا به این صورت در مورد رزمندگان عربی که در هیچ جنگی او را ندیده بودند، مدارک و اطلاعاتی به دست آورد. و بدین صورت بود که توانست هویت تازه خود را در حلقه مجاهدان جنگ‌آموخته، شکل دهد.

در سال ۱۹۹۳ با چمدانی پر از کتاب و نوار و موعظه‌های ایدئولوگ القاعده و استاد بزرگ بن لادن یعنی «عبدالله اعظم» به اردن بازگشت. احمد بیش از هر چیز شعارهای آن ایدئولوگ را در ذهن داشت: برائت از مدرنیته، برپایی نظام خلافت. هدف روشن زرقاوی در آن مقطع ادامه جنگ و مبارزه در وطن خودش بود.

دیگر کسی در زرقا او را چندان به جا نمی‌آورد. احمد تبدیل به ابومصعب شده بود، نامی برگرفته از یکی از رزمندگان صدر اسلام بوده است. به عنوان نام فامیل هم «زرقاوی» را برگزید.

در آن دوران زرقاوی در خیابان‌های شهر می‌گشت و مردم را به راه راست هدایت می‌کرد. صالح الحامی می‌گوید: «برای کسی که همه هدفش جهاد باشد روزگار سختی در پیش است. جهاد برای احمد حکم اکسیژن را داشت و نمی‌توانست بدون آن زنده بماند.»

زرقاوی پس از برقراری ارتباط با رزمندگان عرب بازگشته از افغانستان، گروهی را تاسیس کرد، گروهی که از طرف القاعده پشتیبانی مالی می‌شد و هدف آن ساقط کردن نظام پادشاهی اردن بود. اما از آنجایی که دولت اردن به شدت این دسته از مجاهدان را زیر نظر داشت، در کمتر از یک سال آنها را دستگیر کرد و زرقاوی به دلیل در اختیار داشتن سلاح غیرمجاز به پانزده سال زندان محکوم شد.

پس از آن، آوردگاه جدید زرقاوی سلول کوچک شماره ۶ در زندان «زواقا» بود، زندانی در وسط بیابانی در ۷۰ کیلومتری جنوب امان. در آن زندان بود که زرقاوی با یکی از معروف‌ترین رزمندگان عرب در افغانستان و به عبارتی با معلم و استاد گروه‌های افراطی یعنی با «محمدالمقدیسی» آشنا شد و همو بود که زرقاوی را با اصول و اندیشه‌های مذهب «سلفیه» آشنا کرد. از قرار معلوم طرفداران و حامیان سلفیه تقریباً هر که را با آنان هم‌عقیده نباشد کافر و مرتد می‌دانند.

روزی در زندان، زرقاوی متوجه شد که یکی از هم‌بندی‌هایش کتاب «جنایت و مکافات» را مطالعه می‌کند. در حالی که به شدت عصبی بود فریاد زد: «چرا کتاب یک کافر را می‌خوانی؟». آن مرد کمی بعد نامه‌ای تهدیدآمیز دریافت کرد. در آن نامه زرقاوی با دست‌خطی بسیار بد مثل دست‌خط بچه‌ها نوشته بود که آن مرد دیگر نباید کتاب «دوسفسکی» (داستایوفسکی) را بخواند!

زرقاوی در زندان خیلی زود تبدیل به یک امیر شد؛ امیری که بر چهل نفر از هم‌بندان خود فرمان می‌راند. البته آن هنگام هم که مثلاً یک زندانی از اتاق شکنجه با تن مجروح می‌آمد، زرقاوی بود که وی را تر و خشک می‌کرد.

همراهان زرقاوی از جنبه‌های پنهان وی نیز حکایت‌ها دارند. گاه شب‌ها در رختخواب خود حالت سینه‌خیز داشت و گاه صدای گریه‌هایش به گوش می‌رسید. غالب این کارها از روی دلتنگی برای همسرش که در همان سال‌های اول جوانی با او ازدواج کرده بود، نبود، بلکه از فرط دلتنگی برای مادرش «ام سائل» بود. در برخی از نامه‌هایی که برای مادرش می‌نوشت، داستان‌هایی از عشق مادر را حکایت می‌کرد. . . .

نامه‌هایش را اغلب با عنوان «الغریب» امضا می‌کرد. اما به گفته هم‌بندان زرقاوی، در همان دوران شخصیت وی کاملاً دگرگون گشت و بیش از گذشته به این نتیجه رسید که اسلام نیازمند شخصیت‌هایی است که ویژگی‌های رهبری را داشته باشند. پس از چند سال زندان، زرقاوی به این عقیده رسید که دو دنیا وجود دارد، یکی دنیایی است متعلق به هواداران سلفیه و دیگری دنیایی متعلق به کفار که البته مسلمانانی که با آمریکا و اسرائیل همکاری می‌کنند هم متعلق به این دنیای دوم هستند. وی علناً عنوان می‌کرد که هیچ کافری حق زندگی ندارد.

در سال ۱۹۹۹ «ملک حسین» درگذشت و جانشینش «ملک عبدالله» به عنوان نمادی از آشتی و شروعی جدید اعلام عفو عمومی کرد و بدین ترتیب زرقاوی آخرین شب خود را در زندان گذراند.

از آنجایی که در اردن همواره تحت‌نظر بود، راهی افغانستان شد. که در آن زمان تحت تسلط حکومت طالبان قرار داشت و این نقطه آغاز صعود و ترقی شگفت‌انگیز زرقاوی به شمار می‌آید؛ ترقی‌ای که تا به امروز از جمله بزرگترین رازها در روند تکامل وی باقی مانده است. براساس یکی از مدارک سری سازمان امنیت اسپانیا، زرقاوی یک سال پس از آزادی از زندان فرماندهی و مدیریت اردوگاهی نظامی در افغانستان را به عهده گرفته و به سرعت شبکه‌ای را راه‌اندازی می‌کند که تا اروپا وسعت دارد.

نامه سیف‌العدل در مورد زرقاوی (روزنامه شرق، شماره‌های ۶۰۵ و ۶۰۶) حاوی نکات آگاهی‌بخش و مهمی است. به گفته سیف‌العدل از آنجایی که بن لادن و رهبری القاعده مترصد آن بوده‌اند تا رزمندگان عربی را که پیش از آن با شوروی در افغانستان می‌جنگیده‌اند، برای ادامه جهاد به افغانستان فرا خوانند، ابومصعب زرقاوی نیز برای آنها نام آشنایی بوده است. این آشنایی به ویژه به خاطر دفاعیات زرقاوی در دادگاه بود، دفاعیاتی که طی آن وی علناً به پادشاه وقت اردن ناسزا گفت.

براساس نوشته‌های سیف این طور برمی‌آید که زرقاوی در بسیاری از مسائل با رهبری القاعده اختلاف داشته است. او به هیچ وجه حاضر به بیعت با بن لادن نمی‌شود اما قول همکاری می‌دهد. از جمله مهم‌ترین موارد اختلاف او با بن لادن مسئله عربستان سعودی بوده است. زرقاوی اعلام می‌کند تا زمانی که بن لادن به رژیم سعودی اعلان جنگ ندهد، نمی‌تواند روی پشتیبانی کامل وی حساب کند و از طرفی از نظر زرقاوی روش‌های جنگ و مبارزه القاعده بیش از اندازه ضعیف و مسالمت‌آمیز بوده است! از نظر رهبری القاعده جنگ با «صلیبیون و یهودیان» (و پیش از همه ایالات متحده آمریکا) ارجحیت داشته اما از نظر زرقاوی پیش از هر چیز می‌باید رژیم‌های عربی و اسرائیل را ساقط کرد.

به هر حال رهبری القاعده موافقت می‌کند تا زرقاوی اردوگاهی به دور از قندهار برپا کند (مسئله دوری اردوگاه از قندهار مورد تاکید بسیار بوده است.) این مسئله برای زرقاوی حکم یک پیروزی بزرگ را داشت زیرا توانسته بود بدون بیعت با بن لادن از پشتیبانی‌های مالی وی برخوردار شده و صرفاً در جهت اهداف مشترک یعنی برپایی سلول‌های القاعده در اردن، سوریه، لبنان، فلسطین و عراق با آنان همکاری کند.

در عین حال از قرار معلوم چندین تن از بلندپایگان القاعده به زرقاوی مظنون بوده‌اند و او را متهم می‌کردند که در آن پنج سال زندان به نوعی اوامر نیروهای اطلاعاتی اردن را به اجرا درمی‌آورده است. شاید مهم‌ترین دلیل برای تاکید آنان به دوربودن اردوگاه زرقاوی از قندهار نیز همین شک و بدگمانی به وی بوده است. به گفته یکی از هموطنان زرقاوی به نام «ایاد التوبیسی»، او دیسیپلین و انضباط خاصی را بر آن اردوگاه حاکم کرده و از زیردستان خود انتظار اطاعت بی‌چون و چرا داشته است و این درست برخلاف روش و رفتار بن لادن با زیردستانش بود. بر روی پرچمی در این اردوگاه نام «التوحید و الجهاد» به چشم می‌خورد، همان نامی که بعدها به سازمان زرقاوی در عراق تعلق گرفت.

به گفته سیف‌العدل زرقاوی در آن سال‌ها روز به روز بیشتر تغییر می‌کند و رفته‌رفته به مسائل روز سیاسی جهان و همین طور به مسئله روابط عمومی علاقه‌مند شده و طرح‌هایی استراتژیک برای آینده می‌ریزد و این همه آن ویژگی‌هایی است که به قول سیف چهره یک رهبر را در وجود وی روز به روز بیشتر نمایان می‌ساخته است.

در ۵ فوریه ۲۰۰۳ نفس مردم دنیا در سینه حبس شد. در آن روز «کالین پاول» وزیر خارجه وقت آمریکا طی سخنانی در سازمان ملل با ارائه عکس‌هایی از تاسیسات تولید سلاح‌های شیمیایی، زرادخانه‌ها و موشک‌های عراق و پس از شصت دقیقه مقدمه‌چینی برای اولین بار نامی را به زبان آورد که پس از آن تیتر یک روزنامه‌های دنیا شد. پاول به عنوان دلیلی برای جنگ با عراق اعلام کرد که شبکه‌ای تروریستی در عراق شکل گرفته و به صورت مخفی فعالیت دارد و گفت: «این شبکه توسط اسامه بن لادن و شخصی به نام ابومصعب زرقاوی هدایت می‌شود.» پیام روشن بود، بن لادن و صدام با یکدیگر همکاری دارند و در این میان شخص دیگری به نام زرقاوی هم حضور دارد.

البته پاول بعدها از این سخنرانی به عنوان لکه ننگ همه دوران کاری خود یاد کرد و گفت که در واقع هیچ سند و مدرکی در مورد این همکاری وجود ندارد. اما واقعیت آنجا است که شخص زرقاوی نزدیک به یک سال پیش از سخنرانی پاول یعنی در ۴ آوریل ۲۰۰۲ وارد عراق شده بود.

اما زرقاوی به چه دلیل به عراق که آن زمان هنوز تحت تسلط صدام حسین بود، آمد؟ به عقیده سیف‌العدل این تصمیم به این دلیل گرفته شد که تجزیه و تحلیل‌ها نشان می‌داد آمریکایی‌ها به زودی دست به خطا زده و به عراق حمله می‌کنند و القاعده هم درصدد بود تا از این شانس استفاده کند و ضمن جنگ با آمریکا، مقدمات برپایی دولت اسلامی در عراق را فراهم سازد.

هنگامی که در مارس ۲۰۰۳ اولین تهاجم هوایی آمریکا به بغداد صورت گرفت مدت‌ها از استقرار و سازماندهی زرقاوی در عراق می‌گذشت. البته وی به هیچ وجه پس از ورود به عراق تنها به فکر استقبال از تهاجم آمریکایی‌ها نبود. در تابستان ۲۰۰۲ اسلحه‌ای ۷ میلی‌متری با یک شال گردن و هفت خشاب پر در اختیار یکی از افراد خود گذاشت و کوتاه‌زمانی پس از آن و با همان اسلحه دیپلمات آمریکایی «لاورنس فولی» در شهر امان به قتل رسید.

آن حمله تروریستی در واقع شاید یکی از نقاط شروع شخصیت و شهرت زرقاوی باشد او با این ترور نشان داد که حتی در خارج از عراق هم می‌تواند عملیاتی این چنین را سازمان دهد. دادگاهی در اردن زرقاوی را به دلیل این جنایت به صورت غیابی به اعدام محکوم کرده است. چندی بعد شخص زرقاوی به دست خود و در مقابل دوربین روشن، سر گروگان زنجیر شده آمریکایی یعنی «نیکولاس برگ» را برید و سپس سر جدا شده را مقابل دوربین بالا گرفت و شکر به جا آورد.

فیلم ویدئویی آن مراسم سرزنی از طریق اینترنت در تمام دنیا و از جمله در کشورهای عربی پخش شد. واشینگتن ۲۵ میلیون دلار برای سر زرقاوی جایزه تعیین کرد و بدین صورت بود که زرقاوی به نوعی از سایه بن لادن درآمد. در حالی که بن لادن گوشه‌ای در کوه‌های هندوکش خود را مخفی کرده، این زرقاوی بود که خود را مرد عمل نشان داد.

■ چگونه عضو می‌گرفت

چه بسیار مردان جوانی که عازم عراق می‌شدند تا به دست زرقاوی در زمره پیکارجویان او قرار گیرند. اما این پرنس القاعده تنها کسانی را به این افتخار نائل می‌گرداند که از نظر وی پرهیزکارترین بوده و هراسی از شکنجه و مرگ به دل راه ندهند. آن مرد آنچه را می‌خواست بر زبان آورد، در کامپیوتر نوشت و آن را ارسال کرد. آن مرد «ابواسامه السعودی» نام داشت. سپس از کنار کمد لباس‌ها و اتاق بچه‌هایش گذشت و در خانه را باز کرد و در تاریکی ناپدید شد. همسر ابواسامه که از رفتن وی خبر نداشت فردای آن روز با ناامیدی تمام از همه دوستان و آشنایان و پلیس سراغ شوهر خود را گرفت، اما ابو اسامه اثری از خود بر جای نگذاشته بود.

دو ماه پس از آن زنگ تلفن به صدا درآمد و در آن سوی خط صدای ناشناسی گفت: «شوهر شما در عراق کشته شده و حال یک شهید محسوب می‌شود.»

روزهای بعد هم آن تلفن پشت سر هم زنگ می‌خورد تا بسیاری از دوستان و اقوام شهادت ابواسامه را به همسرش تبریک بگویند. اما زن شروع به بررسی و تحقیق می‌کند. شوهرش ابواسامه دانشجوی دانشگاه جده بود و یکی از طرفداران پر و پا قرص و همیشگی یکی از سایت‌های اینترنتی به نام «الانصار» که ظاهراً متعلق به آن تروریست معروف اردنی یعنی «ابومصعب زرقاوی» است. هر بار که گروه زرقاوی گزارشی در مورد حمله‌هایش در این سایت منتشر می‌کرد، ابواسامه از طریق ای‌میل به آنها تبریک می‌گفت. آن مرد بارها و بارها آن فیلم معروف را تماشا می‌کرد، همان فیلمی که در آن ابومصعب به دست خود سر گروگان آمریکایی را می‌برد. ابواسامه از دیدن چشم‌های گردان آن سر بی‌تن، در آن هنگام که زرقاوی آن را در هوا می‌گیرد، لذت می‌برد. در آخرین روزهای فوریه بود که ابواسامه برای آخرین بار ای‌میل فرستاد: «به اندازه کافی دیده‌ام و حال می‌خواهم سر و جان خود را به تو تقدیم کنم ای شیخ بزرگوار من.»

میان این کامپیوتر و منطقه بعقوبه در بغداد یعنی همان جایی که ابواسامه در ۱۶ مارس ۲۰۰۵ با انفجار آن بمبی که به خود بسته بود همراه با گروهی پلیس عراقی به هوا رفت، حدود هزار کیلومتر فاصله است. سفر به بعقوبه، سفری از طریق راه‌های باریک و خطرناک و از میان هزاران سد و مانع بود. صدها نفر سعودی، کویتی، اردنی و سودانی رنج این سفر را به خود خریده‌اند تا خود را به قول زرقاوی به سرزمین شهادت برسانند و همان راه ابواسامه را بروند.

. . .

«شیخ عبد الرحمن، برادران شما چگونه به عراق می‌روند؟»

«راه‌های زیادی وجود دارد.»

«بهترین راه کدام است؟»

«جوینده یابنده است.»

در «بقاع» هستیم در یکی از اردوگاه‌های پناه‌جویان فلسطینی در بیست کیلومتری شمال امان پایتخت اردن. شیخ عبدالرحمن امیر و رئیس این هسته ترور محلی است و به عبارتی نماینده و کارگزار ابومصعب زرقاوی در این اردوگاه.

«پرسیدم بهترین راه برای رفتن به عراق کدام است؟»

«دیگر کسی نباید این سفر طولانی را برود زیرا ابومصعب به اندازه کافی نفرات دارد.»

«شیخ عبدالرحمن، چطور می‌توان به عضویت گروه شما درآمد؟»

«خدا خودش به دلیردلان راه درست را نشان می‌دهد.»

شروع صحبت با همه مردان زرقاوی به یک صورت است. همه آنها دقایق متمادی طرف صحبت خود را کند و کاو می‌کنند و جواب‌های کوتاه می‌دهند و در نهایت طفره می‌روند. ما بیش از ده مصاحبه با اعضای شبکه زرقاوی انجام دادیم که اکثر آنها در اردن صورت گرفت، یعنی در موطن شاهزاده ترور و جایی که وی بیشترین طرفدار را دارد. عضوگیری شبکه زرقاوی چندین مرحله دارد: پس از برقراری ارتباط با حلقه‌های مرتبط و به ویژه در مساجد، داوطلبان در گروه‌های آموزشی تقسیم می‌شوند و در آنجا اطلاعاتی در مورد ایدئولوژی و قواعد اجتماعی و سیاسی سازمان و تشکیلات به آنان ارائه می‌گردد. سپس به صورت موقتی و مشروط به عضویت تشکیلات درمی‌آیند. آزمون اصلی آنها در واقع مقاومت آنان در زندان است. از آنجایی که شبکه زرقاوی در اردن تحت مراقبت و نظارت شدید سرویس‌های اطلاعاتی این کشور قرار دارد، اغلب اعضای این شبکه توسط این نیروها دستگیر و معمولاً به دلیل نبود مدرک جرم کافی پس از چند هفته یا چند ماه آزاد می‌شوند. هرکس که در بازجویی‌ها که معمولاً با اعمال شکنجه همراه است، به قواعد شبکه وفادار مانده باشد، شانس زیادی برای عضویت دائم پیدا می‌کند.

هر عضو جدید بر اساس قابلیت‌های فیزیکی و روحی به یک هسته ترور انتقال می‌یابد. در این مقطع این افراد غالباً به کارهای پشتیبانی و کمک‌رسانی به افراد حاضر در جبهه مشغول می‌شوند. و تنها به کسانی که از این مرحله سربلند بیرون بیایند وظایف خطیر و دشوار محول می‌شود و حتی به مقام امیری یعنی رئیس هسته ترور ارتقا می‌یابند. هر داوطلبی که بخواهد به اصطلاح به جبهه برود، باید نظر مثبت حداقل دو نفر اعضای با سابقه گروه زرقاوی را جلب کرده و صلاحیت و شایستگی وی برای این کار از طرف آنها تضمین و تایید شود. جالب اینکه کم نیستند کسانی که از عهده اثبات شایستگی و لیاقت خود برنمی‌آیند و در نتیجه پذیرفته نمی‌شوند. غالباً پایان کار این افراد به یک تراژدی ختم می‌شود زیرا یا در میانه راه بازگشت دستگیر می‌شوند و یا توسط اعضای شبکه متهم به بی‌دینی شده و بدون آنکه خود بدانند، مستقیماً به ماموریت‌هایی اعزام می‌شوند که نمی‌توانند از آن جان سالم به در برند.

داوطلبانی هم هستند که بدون ایجاد ارتباط با هسته‌های ترور، خود اقدام به عزیمت به عراق می‌کنند. برای این دسته از داوطلبان تمهیداتی اینترنتی در نظر گرفته شده که با توجه به آن شاید بتوانند خود را به آنجا برسانند. این عده معمولاً از طریق مرز سوریه وارد عراق می‌شوند که البته با توجه به اقدامات شدید امنیتی سوریه، بیشتر آنها دستگیر می‌شوند.

جنگجویان به اصطلاح بین‌المللی زرقاوی، با وجود آنکه از نظر تعداد چندان رقم بالایی به شمار نمی‌روند، از جمله خواص و برگزیدگان شورشیان در عراق محسوب می‌شوند. بنا بر گزارش‌ها و برآوردها تعداد این عده بیشتر از چند هزار نفر نیست و در مجموع پنج تا ده درصد از جمعیت شورشی و پیکارجو را شامل می‌شوند. وجه مشخصه آنها هم همان عملیات انتحاری است، عملیاتی شوکه‌کننده که با هدف ایجاد تاثیرات تبلیغاتی بسیار فراگیر انجام می‌گیرد. کانون و خاستگاه شورش در مرکز عراق قرار دارد یعنی در مناطق سنی‌نشین (اهل سنت بیست درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند) که در زمان حکومت صدام به عنوان طبقه ممتاز و برگزیده مطرح بودند. در میان شورشیان ۳ طبقه کاملاً متمایز وجود دارد؛ بعثی‌های سابق، ناسیونالیست‌ها و اسلام‌گرایان. این ۳ دسته از نظر ایدئولوژیک هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند. بعثی‌های سابق درصدد احیای دوباره دیکتاتوری عربی سوسیالیستی صدام هستند، ناسیونالیست‌ها برپایی یک ملت قوی و عربی تحت رهبری اهل سنت را در سر می‌پرورانند و بالاخره اسلامگرایان در فکر تاسیس به قول خودشان حکومت الهی در این سرزمین هستند. با همه اینها، هر ۳ گروه با وجود اهداف متفاوت، عجالتاً در یک جنگ شرکت دارند. اما هدف مشترک همه آنها بیرون راندن نیروهای غربی و ساقط کردن دولت شیعه است.

به گفته یکی از افسران اداره اخبار و اطلاعات نظامی آمریکا در عراق با وجود آنکه صدام حسین از زمان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ پیش‌بینی‌هایی برای جنگ‌های نامنظم کرده بود و در این راه دست به تاسیس و آموزش نیروهای ویژه و همین طور انبار کردن هرچه بیشتر اسلحه کرد، اما شخصی مثل زرقاوی با گروهی کوچک همین کار را انجام داده و به قول آن افسر آمریکایی «هدایت و رهبری شورش‌ها را به دست گرفت.» زرقاوی نه تنها رهبر و چهره وحشتناک و وحشی یک گروه خشن و تروریستی شد، بلکه کسی بود که از طرفداران صدام حسین هم به عنوان نیروی محرکه استفاده می‌کرد.

در حال حاضر در عراق بیش از هفتاد حمله در روز انجام می‌گیرد که موثرترین و خونین‌ترین آنها، به حساب زرقاوی گذاشته می‌شود. سنگ بنای این صعود خونین در واقع به دست ابومصعب زرقاوی و در اکتبر سال ۲۰۰۴ گذاشته شد. در آن زمان بود که زرقاوی برای اولین بار خود را به طور کامل تحت امر بن لادن قرار داد و جنبش و تشکیلات خود را نیز به عبارتی به صورت رسمی تحت‌الحمایه القاعده کرد. در دسامبر ۲۰۰۴ هم بن لادن به همه دنیا اعلام کرد: «زرقاوی پرنس القاعده درعراق است.» در آن زمان بسیاری از ناظران این مسئله را به عنوان نشانه‌ای از ضعف زرقاوی تلقی کردند. اما واقعیت این نبود و در نهایت همان مرد اردنی بود که از این مسئله سود برد. بنا به گفته‌های منابع مطلع در اداره اخبار و اطلاعات آمریکا، این به اصطلاح ادغام منافع زیادی را نصیب زرقاوی ساخت، به عنوان مثال تزریق مبالغ هنگفتی پول به تشکیلات زرقاوی از سوی القاعده و بخصوص از سوی سازمان‌ها و اشخاص حقیقی و حقوقی در عربستان سعودی.

سرکرده اسرارآمیز شورشیان عراق یا همان «ابومصعب زرقاوی» معمولاً به هنگام تاریکی شب سروکله‌اش پیدا می‌شود و قبل از طلوع آفتاب دوباره ناپدید می‌گردد. تنها یک راننده و یک محافظ او را همراهی می‌کنند و بس. زمان و مکان ملاقات‌های وی از طریق پیک‌های متعددی که دارد ابلاغ می‌شود. معمولاً از تماس‌های تلفنی پرهیز می‌کنند و اعضای شورای مشورتی زرقاوی با شکیبایی در انتظار ورود رهبر خود می‌مانند. این ورودگاه ساعت‌ها به طول می‌انجامد. سپس ناگهان در باز می‌شود و رئیس بزرگ با گام‌هایی متوسط وارد می‌شود و یک‌راست سر اصل مطلب می‌رود: واحد پشتیبانی منطقه رمادی کجاست؟ عملیات «شیرهای سیاه» چه وقت شروع می‌شود؟ صدایش خشک و جدی است. در همان مجلس برخی را تحسین و تشویق کرده و برخی دیگر را سرزنش می‌کند. و سپس پول‌ها را تقسیم می‌کند. برای کارگزار موصل دو هزار دلار جهت خرید تانکر نفت، برای برادران القائم چند هزار دلار برای اجاره یک زیرزمین که قرار است تبدیل به کارگاه اسلحه‌سازی شود. . .

پاراگراف بالا تصویری خیالی بود از رفتار رهبر معمولاً نامرئی تروریست‌ها که توسط اداره اخبار و اطلاعات ارتش آمریکا بازسازی شده است. نیروهای این اداره نظامی زرقاوی را با عنوان «شبح» یاد می‌کنند زیرا هر بار که آنها سرزده وارد یکی از مخفیگاه‌های احتمالی او می‌شوند، جناب روح پیش از آن محل را ترک گفته است. دولت آمریکا گروه ویژه و کارکشته‌ای را مامور تجسس برای یافتن زرقاوی کرده بود: گروه موسوم به «نیروی ۶۲۶». افراد این گروه یکی از دشوارترین ماموریت‌ها را بر عهده دارند. زیرا کوچکترین اشتباه می‌تواند نابودی آنها را رقم زند. تا مدت‌ها این طور به نظر می‌آمد که آمریکایی‌ها موفق شده‌اند در حلقه یاران زرقاوی نفوذ کنند و در میان آنها جاسوسی داشته باشند.

■ فرارهای باور نکردنی

در فوریه سال ۲۰۰۵ نیروهای آمریکایی خبر کوتاهی دریافت کردند: شیخ در راه رمادی است. «نیروهای ۶۲۶» به سرعت دست به کار شده و به سوی یک اتومبیل مشکوک حمله‌ور شدند، اما از زرقاوی خبری نبود. در همین حال ماشین دیگری در ۸۰۰ متری آنان دور زد و به نظر آمد که شیخ تروریست در آن نشسته باشد. او با زیرکی تمام اتومبیل اول را به عنوان یک دام و فریب در مقابل نیروهای آمریکایی قرار داده بود و سپس خود با اتومبیل دوم از آنجا دور شده بود. با این حال نیروی ۶۲۶ به تعقیب ماشین دوم پرداخت اما کمی بعد آن ماشین البته بدون سرنشین در مقابل آنها قرار داشت. و زرقاوی یک بار دیگر ناپدید شد. بعدها راننده زرقاوی در بازجویی‌ها توضیح داد که شیخ در خلال حرکت در زیر یک پل خود را از ماشین به بیرون پرت کرد و به یکی از خانه‌های امن در همان نزدیکی رفت. اما به هنگام این فرار یک دستگاه لپ‌تاپ متعلق به زرقاوی در اتومبیل باقی می‌ماند که حاوی اطلاعات ارزشمندی بوده است. بر اساس آن اطلاعات و بازجویی از دستگیرشدگان برای اولین بار طرح و ساختار این شبکه لو می‌رود. کانون و منطقه اصلی عملیات در مثلث سنی‌نشین یعنی منطقه‌ای میان شهرهای بغداد، رمادی و سامرا قرار دارد، منطقه‌ای که به ۹ منطقه فرماندهی عملیاتی تقسیم شده است. هر منطقه عملیاتی توسط یک رئیس یا امیر محلی رهبری می‌شود، فرماندهی که در اجرای عملیات اختیارات کامل داشته و به نوعی خودمختار عمل می‌کند. در صورت دستگیر شدن یک امیر، بلافاصله امیر دیگری ازسوی زرقاوی معرفی می‌شود. و بدین صورت است که این سازمان یک‌سره در حال فعالیت است.

ادامه در صفحه ۹